

روشن فکری همپای نهضت معتزله

دکتر سروش

اعتماد ملی، ش ۸۵/۸/۱۴، ۲۲۰



چکیده: ایشان روشن فکری دینی را تعریف نمی‌کنند اما بر اقسام آن انگشت نهاده، روشن فکران دینی و غیردینی را در مقسم روشن فکری شریک دانسته است. وی متدولوژی روشن فکری را، نقادی سنت ارزیابی نموده و سپس تجویز اجتهاد بر اصول را صادر می‌کند.

اولین سخن در این جلسه، اشاره‌ای به تحقق و موجودیت روشن فکری دینی بود و این که با هیچ سیره و شیوه‌ای نمی‌توان چنین موجودی را انکار کرد. سپس به دو طایفه از مخالفان روشن فکران دینی اشاره می‌شود: یکی روحانیون سنتی که از هیچ گونه روشن فکری خشنود نیستند، علی‌الخصوص روشن فکری دینی که آن را بدعتی و انحرافی در دین می‌شمارند و یا رقیبی برای روحانیت می‌دانند. طایفه دوم روشن فکران غیردینی‌اند که با دین سرآشتی و سازگاری ندارد و می‌خواهند روشن فکری دینی را با استدلالات مجعول و بی‌اساس از جامعه بیرون کنند. این دو طایفه ادله خود را دارند و من در مقام پاسخ گفتن آن ادله یا علل نیستم.

بازتاب اندیشه ۸۰

۵۰

روشن فکری
همپای
نهضت معتزله

سروش در ادامه به سراغ نام روشن فکری دینی رفت که در این سال‌ها پیرامون آن بحث‌های فراوانی در گرفته است و برخی از تناقض مستتر در آن گفته‌اند. به اعتقاد وی، نام روشن فکری دینی نامی است که بی‌مسما نیست. بلکه مسمای فربهی دارد. پاره‌ای از اموری که به دست روشن فکران دینی در این جامعه صورت پذیرفته است، ادامه سخنان سروش بود

و حاضران را به داوری طلبید که ببینند چنان هست یا نیست. او همچنین خواست تا این جنبش را جدی بگیریم و هرگز به سخنان و شبه‌ها و حیل‌های راهزنان گوش نسیپاریم، در مقابل طعنه طاعنان کمر خم نکنیم. به تردید افتادن و عوض کردن تجلیل ما، آفت بزرگی برای این جنبش خواهد بود.

«نقد» مولفه‌ای بود که سروش تأکید فراوان بر آن داشت. به زعم وی، روشن‌فکری اعم از این‌که دین‌دارانه باشد یا غیردین‌دارانه، یک حرکت نقدی است. ایشان با ذکر این توضیحات، سخنان خود را در مورد روشن‌فکری دینی این‌گونه پی گرفت: البته مهم این است که این نقد از کدام پایگاه صورت می‌گیرد، ما نقد بی‌پایگاه نداریم. روشن‌فکری دینی نقد سنت می‌کند. نقد قدرت دینی، اخلاق، اندیشه و معرفت دینی می‌کند. پایگاه نقادی روشن‌فکری دینی مدرنیته است. از اینجاست که روشن‌فکری دینی راه خود را از نقادان سنتی که از پایگاه سنت بر سنت نظر می‌کنند جدا می‌کند. در آنجا هم نقادی صورت می‌گیرد. اما نقادی‌های بی‌جان که گره‌های امروزین ما را نمی‌گشاید. روشن‌فکران دینی بدون استثنا سقف معیشت شان را بر ستون شریعت نزده‌اند و این افتخاری بزرگ برای روشن‌فکری دینی است. درد دین دارند، درس دین می‌دهند، اما از این ارتزاق نمی‌کنند. روحانیون پسندند یا نه، عنصری روحانی محسوب می‌شوند که از طریق دین و دیانت و دین‌ورزی ارتزاق می‌کنند. این کار نیک باشد یا بد امری است که مطلقاً در روشن‌فکری دینی دیده نمی‌شود و این وجه تمایز فوق‌العاده مهمی به لحاظ معیشتی، اقتصادی و معرفتی و ریاضتی است.

سروش با بیان این نکته به مقایسه دو نوع نقد دست زد. وی اظهار داشت: به همین سبب است که سخنان روشن‌فکران دینی گیراتر و براتر است و در مقام نقد تیزتر و دلیرترند. کسی که وابستگی‌های معیشتی داشته باشد نمی‌تواند با وجود آن غل و زنجیرها نقد کافی بکند و در مقام مخالفت تا نهایت پیش برود. از گذشتگان یعنی از کسانی که نامشان را به نیکی می‌شناسیم «مرحوم بازرگان و مرحوم دکتر علی شریعتی و پیروان آنها این وجه تمیز به نیکی قابل مشاهده است.»

وی در ادامه به یکی دیگر از آموزه‌های روشن‌فکری دینی اشاره کرد. و آن این‌که: از اجتهاد در فروع باید درگذشت. باید از آن فراتر رفت و به اجتهاد در اصول پرداخت. اجتهاد در اصول همین فراتر رفتن از فقه و حقوق، وارد عرصه فلسفه، کلام، اخلاق و معرفت‌شناسی شدن. ولی این اجتهادات فرعی فقهی به قدری کوچک و کم برد بوده‌اند که، به

سرعت نقصان آنها آشکار شد. لذا در آوردن به اجتهاد، در اصول دست بردن به آن مبادی دست نخورده‌ای است که جرأت دست زدن به آنها نبود.

او معنای دیگر این امر را سیال کردن کلام دینی خواند و افزود: فقه ما به فرض این که سیال بوده اما در دل یک کلام منجمد، این سیالیت صورت می‌گرفته است. اگر این پنجره‌ها به روی علم کلام باز شود و ما خداشناسی و پیامبرشناسی خود را باز تعریف و در آنها تجدید نظر کنیم آن گاه آن سیالیت ما فقه را هم مشعوف خواهد کرد و ما به دوران قبل از ارتدکسی در عالم اسلام برمی‌گردیم.

متدین بودن روشن‌فکران دینی، از دیگر مؤلفه‌های روشن‌فکری دینی است که سروش نسبت به آن تأکید داشت. به اعتقاد او دین برای روشن‌فکران دینی موضوع تحقیق نیست، موضوع ایمان است. این دو با هم تفاوت دارند.

ایشان در ادامه صحبت‌هایش، به ذکر جنبه‌های ایجابی روشن‌فکری دینی رسید. در روشن‌فکری علاوه بر جنبه نقد و وجوه سلبی، جنبه‌های ایجابی هم وجود دارد؛ یعنی علاوه بر این که آفات را می‌نمایند، خرافات را می‌زدایند و وجوه اثباتی هم در کار آنها هست و یک جامعه دینی به هر دو وجه نیاز دارد. درس دیگری که ما از روشن‌فکران دینی گرفته‌ایم و این درس پس از انقلاب هر چه عمیق‌تر شده این است که، دیگر ما به دین نه به صورت یک اسطوره نگاه می‌کنیم و نه یک اتوپیا. وی در این باره اظهار داشت: تفسیر، اسطوره‌ای از آن سنتی‌هاست. به همین خاطر است که امام حسین خودشان را دارند، پیامبر و امام زمان خودشان را دارند. اگر در روشن‌فکری دینی حرف تازه‌ای زده می‌شود، مبتنی بر درک تازه‌ای است که در این حوزه‌ها وجود دارد.

سروش درباره دیگر آموزه‌ها از روشن‌فکران دینی این‌گونه سخنانش را پی گرفت: دین برای کشیدن بار مشخصی است و نباید بار زیاد بر دوش آن گذاشت. دین یک فضای معینی را اشغال کرده است و نباید آویزان آن شویم و همه چیز را از آن بنخواهیم.

وی با اشاره به سخنان محسن کدیور در خطبه‌های نماز عید فطرش گفت: ایشان به درستی اعلام کردند که سالی که گذشت سال خرافه‌پروری بود. دین چون با ماورای حقیقت و غیب ارتباط دارد، بزرگترین استعداد را برای خرافه آلوده شدن دارا است. حفظ دین در عین دفع خرافات، وظیفه بسیار سنگینی است. من گمان ندارم هیچ یک از ما هم که این‌جا نشستیم فارغ از پاره‌ای از این خرافات باشیم. باید از خودمان شروع به خانه‌تکانی کنیم.

باید باور کنیم آن دین سهله و سمحه‌ای که بر پیامبر ﷺ نازل شد واجد هیچ کدام از این حواشی و بارهای سنگین و آفات و خرافات نبود. مردم به راحتی می‌توانستند آن را بر دوش گیرند و عمل کنند. اما مجموع اینها را که نظر کنید، هیچ کمتر از نهضت اعتزالی ندارد. من روشن‌فکری دینی را در حد چنین جنبشی در عالم اسلام می‌بینم. به گمان من اگر مدرنیته برای ما از جهاتی آفاتی داشته، اما از جهاتی هم واجد برکاتی بوده است.

ایشان معتقد است که، روشن‌فکری دینی هنوز بدل به یک سنت نشده است. این جنبش باید شاعران، نویسندگان، هنرمندان و فیلم‌سازان خود را داشته باشد. از نظر او این اندیشه کمی نیست. این جریان شایستگی این را دارد که شعر به پایش ریخته شود. این اندیشه‌ها باید به میان مردم برود و اذهان را بگیرد و رفته رفته به یک ادبیات و گفت‌وگو وسیع تبدیل شود. دیگر این که روشنفکران دینی باید رفته رفته رشته تعلق و ارتباطشان را با روحانیت سنتی ببرند. باید وظیفه دینی خودشان را بدانند و استقلال پیدا کنند. سنت آنچه داشته عرضه کرده و انبان آن ته کشیده است. یا باید راهش دنبال شود که تکرار مکررات و تقلید است یا این که راه تازه‌ای گشوده شود. این راه تازه افق‌هایش آشکار است، باید کسانی دلیرانه در آن گام بزنند و این کشتی را به ساحل نجات برسانند.

● اشاره

۱. این سخنران در آغاز سخن خود روشن‌فکران را به دو دسته دینی و غیردینی تقسیم کرد. حال آن که جا داشت اولاً روشن‌فکری را تعریف نماید، تا روشن شود امثال جلال آل‌احمد، که خود از نقادان روشن‌فکری هستند جایگاهشان کجاست و جزو کدام دسته هستند؟ دوست یا دشمن روشن‌فکری؟ و اگر دشمن هستند از دشمنان سنتی هستند و غیرروشن‌فکری دینی؟!

۲. اگر تنها وجه ممیز روشن‌فکر دینی از غیر او، نقادی است، آن هم نقادی دینی، آن‌گاه امام خمینی رحمه‌الله، شهید مطهری، شیخ انصاری و... بسیاری از حوزویان که به دنبال تبیین و ترویج دین راستین و بازشناسی آن از خرافه‌ها بودند، اینها روشن‌فکران واقعی هستند. زیرا روشن‌فکری درست، یعنی نوآوری صحیح و طبق اصول و قواعد. پس آن دسته از فرنگ برگشته که اساساً هیچ‌آشنایی با دین نداشتند و یا شناخت آنها از دین ناقص بود، هرگز نوآوری دینی که بدعت نباشد و گره از امور مردم بگشاید نداشتند و هیچ‌گاه در تاریخ ایران گلی به سر این ملت و مملکت نزدند.

۳. ایشان با تأکید فراوان اذعان می‌دارد که، روشن‌فکری حتماً بایستی نقادی سنت، قدرت دینی، اخلاق، اندیشه و معرفت دینی کند، آن هم به ناچار از پایگاه مدرنیته. سؤال

اساسی اینجاست که مگر هر سنتی نادرست و هر نو و جدیدی یقیناً درست است؟! چه بسیار سنت‌های صحیح و ناروا، یا مدرن‌های درست و نادرست که وجود دارند. بنابراین بهتر آن است که سنت و مدرنیته هر دو پایگاه نقد شوند.

نقدهای امام خمینی^{ره} و شهید مطهری^{ره} بر تحجّر و برخی از بخش‌های سنت، آیا از پایگاه سنت بر سنت بود یا مدرن بر سنت؟ مسلماً امام خمینی و شهید مطهری مدرنیست نبودند و مدرنیته روشن‌فکری را بر نمی‌تافتند. در عین حال نقدهای این‌گونه شخصیت‌های مذهبی مفید حال جامعه کنونی ماست.

۴. وی در بخشی از سخنان خود، بر سیال نمودن کلام دینی تأکید فراوان دارد. به نظر می‌رسد وی بنا به دلایلی از کاربرد واژه «نسبیت» پرهیز نموده و به جای آن واژه «سیالیت» را آورده است. وی می‌گوید، فقه ما اگر هم سیال بوده اما در یک کلام منجمد. بنابراین می‌کوشد تا کلام را نیز نسبی و سیال کند، در نتیجه هیچ امر ثابتی در فقه و کلام و اساساً دین به چشم نیاید و یا بسیار اندک باشد! چرا که بنا و مبنا هر دو سیال خواهند شد. این همان نگاه پست مدرنیسم به قضایاست. همان نتایجی که وی در جایی دیگر از سخنان خود به آن می‌رسد که: «دین دیگر نه یک اسطوره است و نه اتوپیا»، بلکه یک دین تاریخی خواهد بود که هر زمان، امام حسین^{علیه السلام} خودش را داراست، نه امام حسین واحد ارزشی یا امام زمان این چنینی را! حاصل آن‌که چنین نگاهی به دین، در نهایت همان نگاه کانتی به دین است که بایستی از بالا و متافیزیک بریده شود، تا یک مکتب سکولاریسم محض باشد. چون جامعه به هر حال به دین محتاج است و نمی‌تواند امروزه از آن تهی باشد. این سخن دیروز اما نوئل کانت و حرف امروز یورگن هابرماس می‌باشد. و اشکالات آن واضح‌تر از آن است که پیرامون آن در اینجا بحث بشود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی